



درباره انتخابات

۱- همان طور که قبلاً هم گفتم، صحبت‌های خود درباره انتخابات را به زمان پس از انتخابات واگذار می‌کنم، تا این تصور پیش نیاید که قصد من از این سخنان نوعی عمل سیاسی است، عملی که می‌خواهد در رغبت شرکت افراد در انتخابات تأثیر منفی بگذارد. قصد من در این نوشته‌ها تحلیل رویداد و نه تجویز رفتار است. به همین دلیل هم در جلسه‌ای که آقای کروی (در جمعه ۱۳۸۵/۹/۱۷) دعوت کرده بود حضور یافتم و گرچه خودم در انتخابات شرکت نکردم اما حتی برای یک نفر هم توصیه عدم شرکت نداشتم، و برای کسانی هم که با هدف اصلاح امور مملکت شرکت کردند، همان قدر احترام قائلم که برای افرادی که با این انگیزه شرکت نکردند، اما پس از این مرحله (شرکت یا عدم شرکت) هر کس باید از سیاست‌های خود در مقابل پدیده انتخابات براساس معیارهای مشخص و پذیرفتنی دفاع کند، من به برخی از این معیارها در دو مقاله "اخلاق و سیاست" و "دانشمند، سیاستمدار و بازاریاب" اشاره کرده‌ام و پیش از آن نیز به اصول کلی‌تری در دو مقاله "سیاست‌های انتخاباتی مطلوب" و "انتخابات پیش رو" پرداخته‌ام.

۲- لازم می‌دانم که یک نکته مهم را مقدماتاً متذکر شوم. من اظهارات بسیاری از دوستان موافق شرکت در انتخابات را مطالعه کرده‌ام. ویژگی مشترکی که در میان این نوشته‌ها و اظهارات کمابیش مشهود بود، پاسخ به پرسش‌های خودساخته است. به عبارت دیگر موضوعی را که وجود خارجی ندارد، یا اگر هم هست از جانب افراد اندکی است، به غلط آن را به عنوان گزینه مقابل دیدگاه خود مطرح می‌کنند، و سپس به آن پاسخ می‌دهند. این دوستان به جای پرداختن به اظهارات افرادی که شرکت نمی‌کنند و با ذکر نام و

مطلب آنان، همواره به اظهاراتی کلی که معلوم نیست از جانب چه کسی یا کسانی ارائه می‌شود، پاسخ داده‌اند، اگر می‌خواستند که اندکی منصفانه در این راه گام بردارند، می‌توانستند با اشاره به مضمون مطالب متعددی که از سوی افراد مطرح شده است، پاسخ دهند. به نظر من این قصور روشی (که چندان قصور نیست، بلکه تقصیر است و عناصر عمد در آن مشاهده می‌شود) منشا بسیاری از خطاهای تحلیلی آنان است.

۳- نکته دیگر این است که من در کمتر افرادی مشاهده کردم که مخالف شرکت در انتخابات باشند، و در واقع بسیاری از آنان تنها برای حفظ حرمت و اعتبار مفهوم انتخابات به عنوان یک راه و روش اصلاح‌طلبانه، حاضر به شرکت در هر برنامه موسوم به این نام نیستند، اما انتقاد من درباره شرکت در انتخابات بیش از آن که متوجه سیاست‌های حاکم باشد، متوجه سیاست‌های اصلاح‌طلبان است. در همین جا هم اعلام می‌کنم که آماده شدن برای شرکت در هر انتخاباتی [تأکید می‌کنم، هر انتخاباتی] برای هر فعال سیاسی و حزب و گروهی که خواهان اصلاح جامعه و نهادینه کردن سازوکارهای دموکراتیک است، بدون قید و شرط لازم است. و برای این آمادگی نیز باید تمام توان و کوشش خود را به کار برد. اما در جامعه‌ای که انتخابات به عنوان یک سازوکار در گردش امور و تحول قدرت نهادینه نشده است، هر انتخاباتی باید معطوف به اصلاح جامعه به نحوی باشد که بر اعتبار این راه و روش بیافزاید و شعارهای انتخاباتی باید معطوف به این اصلاحات باشد. مردمی که برای انتخابات دعوت می‌شوند باید متوجه این نکته شوند، همچنان که در خرداد ۱۳۷۶ شدند، در چنین شرایطی نیاز چندان به تبلیغات جور و اجور نیست، امواج انسانی با اولین نشانه‌ها به راه خواهد افتاد، همچنین باید سیاست‌های مشخصی از طرف این افراد و گروه‌ها برای خنثی کردن خطرات احتمالی که سلامت یا کارایی نهادهای برآمده از انتخابات را تهدید می‌کند ارائه شود. در غیر این صورت مردم پای صندوق‌ها نخواهند آمد و حق هم دارند که نیایند. این دو ویژگی در مجموعه انتخابات پس از سال ۱۳۸۰ در سیاست‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبانه وجود نداشته است.

۴- شرکت در انتخابات (به معنای انتخاب) را نمی‌توان به نتیجه آن موکول کرد. به عبارت دیگر شرکت در انتخابات در صورتی که به یک روش معمول تغییر متولیان امر قدرت تبدیل شود و به طور نسبی از

قواعد شناخته و پذیرفته شده‌ای تبعیت کند، فی‌نفسه مطلوب و دارای منافع برای کلیت جامعه است. مثل مسابقات ورزشی که حتی تیم‌های ضعیف که پیشاپیش شکست آنها تقریباً مسلم و قطعی است نیز با رغبت در مسابقه شرکت می‌کنند، اما در "مسابقه" و نه چیز دیگر. ضمن این که به لحاظ منطقی نمی‌توان شرکت کردن در انتخابات را منوط به کسب نتیجه لازم برای گروه موردنظر دانست. زیرا شرکت امری فردی است، اما نتیجه مطلوب مستلزم حضور افراد بسیار (بیشتر از افراد طرفدار دیگر گروه‌ها) است. و چون چنین تضمینی را نمی‌توان داد، در نتیجه اگر شرکت را منوط به پیروزی کنیم، هیچ فردی عملاً شرکت نخواهد کرد، و مآلاً هم موفقیت حاصل نخواهد شد، مثال معروف آن این است که: «اگر همه ما در جنگ شرکت کنیم برنده می‌شویم و لذا برای پیروزی باید در جنگ شرکت کرد.» اما اگر هر کس شرکت خود را منوط به حضور همه کند، چنین امری در نهایت به عدم شرکت و شکست منجر می‌شود.

اهمیت این مسأله در این بود که دوستان اصلاح‌طلب تأکید خود را بر نتیجه انتخابات و پیروزی متمرکز می‌کنند و معتقدند که برای رسیدن به نتیجه موردنظر آنان باید در انتخابات شرکت کرد، ولی چون این نتیجه از یک سو مورد پسند بسیاری از شرکت‌کنندگان نیست و از سوی دیگر هم حاصل نمی‌شود، لذا پس از هر انتخاباتی یأس و ناامیدی بیشتری در مجموعه نیروها به وجود می‌آید.

۵- شرکت در انتخابات اصولاً یک امر و فعل ایجابی است و به جز در موارد نادر نمی‌توان خواهان شرکت در انتخابات از منظر یک فعل سلبی شد. توضیح این مسأله مهم است و خطای دوستان اصلاح‌طلب را نشانه می‌رود. وقتی وارد بازار می‌شوید، کالایی را که دوست دارید، در مقایسه با کالاهای دیگر انتخاب می‌کنید (از همه نظر مقایسه می‌کنید)، آیا تا به حال شده که به واسطه نفرت از یک کالای معینی، خود را مجبور به خرید کالای دیگری کنید که مورد علاقه‌تان نیست؟ بلکه این اتفاق می‌افتد، اما استثناً و نه قاعده است. ممکن است گفته شود، شما اگر کالای بد را نخرید، کالای بدتر بیشتر جا می‌افتد، پاسخ این است که وقتی ما در مواجهه با کالای بدتر، کالای بد را می‌خریم که بتوانیم صریحاً این مقصود خود مبنی بر این که هر دو بد هستند، ولی ما بد را بر بدتر ترجیح داده‌ایم را منتقل کنیم. در غیر این صورت نتیجه معکوس خواهد بود. چرا؟ بهتر است با مثال حرف بزنیم. در انتخابات

دور گذشته فرانسه وقتی که شیراک و لوپن به دور دوم آمدند و نامزد سوسیالیست‌ها حذف شد، آنها توانستند به درستی این مفهوم را جا بیاندازند که برای پرهیز از روی کار آمدن افراطیون، (بدتر) به شیراک (بد) رأی می‌دهند و شیراک نیز این رأی را به حساب خود نگذاشت، بلکه علیه لوپن منظور داشت. در واقع رأی مثبت به او نبود، رأی منفی به دیگری بود و همه هم این را فهمیدند و براساس همان هم رفتار کردند اما اگر نتوان چنین گزاره‌ای را جا انداخت، آرای داده شده به «بد» به حساب «بد» منظور می‌شود و نه علیه «بدتر» و متولیان «بد» نیز آن را به حساب درستی راه خود می‌گذارند و چنین رفتاری موجب نهادینه شدن «بد» و مخدوش شدن شناخت خوب از بد می‌شود. و اینجاست که بسیاری حاضر نیستند، بد را به بدتر ترجیح دهند، هنگامی که بد، خوب معرفی شود! و قطعاً چنین وضعی بدتر از آن است که بدتر سر کار آید. زیرا حداقل مرزهای خوب و بد مخدوش نشده است. از سوی دیگر اشکالی ندارد که میان بد و بدتر، بد انتخاب شود، اما این امر مستلزم آن است که جریان سیاسی و تبلیغی لازم شکل بگیرد، وقتی که از فرانسه صحبت می‌کنیم، آنان به صراحت حرف می‌زدند و چنین مفهومی را منتقل می‌کردند، اما در ایران فقط می‌خواهند در نزد برخی افراد و نه توده چنین ایده‌ای را با کنایه و ایما و اشاره منتقل کنند، و حتی حاضر نیستند یا نمی‌توانند آن را به سطح توده مردم اشاعه دهند.

۶- یکی دیگر از مسایل مهم اصلاح طلبان که قبل از ورود به انتخابات باید برای حل آن اقدام کنند، مشکل آنان در از دست دادن اعتماد و اعتقاد جامعه نسبت به آنان است و این نیاز سیاسی اصلاح طلبان در حال حاضر در حدی نیست که شرایط را برای ورود موفقیت آمیز آنان در یک انتخابات فراهم کند، حتی همین رأی اندک آنان هم از بغض دیگران است و نه از حب آنان. این دوستان قبل از هر اقدامی باید فکر کنند که چگونه می‌توانند این اعتماد و اعتقاد از دست رفته را بازسازی کنند. آنان می‌خواهند از خلال انتخابات چنین کنند، اما این مسأله حداقل در شرایط حاضر نشدنی است، زیرا در انتخابات، به هر حال عده‌ای در صندلی‌های سبز و قرمز و استیل جای می‌گیرند، و در ذهنیت مردم منافع فردی و گروهی مطرح می‌شود. مسأله اعتمادسازی باید در شرایطی صورت گیرد که پای منافع شخصی در میان نباشد، و مثل تحصن نمایندگان

جلس ششم نشود که فقط برای رد صلاحیت خود تخمین کردند. در حالی که قانون مطبوعات و مسایل دیگر بسیار مهمتر بود. مطبوعات آزاد سال ۱۳۷۸ بود که مانع رد صلاحیتها شد و قتل‌های زنجیره‌ای را افشا و پیگیری کرد وقتی که آن مطبوعات به محاق رفت، دیگر جایی برای بحث‌های دیگر نمی‌ماند. لذا اگر دوستان علاقه‌مند به بازسازی اعتماد به خود هستند باید از موقعیت دیگری شروع کنند که شائبه وجود منافع گروهی و شخصی در آن نباشد.

به علاوه بازسازی اعتقادی نیز مهم است. به عبارت دیگر نگاهی انتقادی به گذشته و تعیین صریح و صادقانه خطای گذشته و ارایه راهبردی متکی به خرد جمعی و بسیج نخبگان جامعه پیش‌شرط لازم برای جلب اعتقاد است که هیچکدام از اینها در حد انتظار و حتی کمتر از آن هم انجام نشده است و از همین رو شرکت در انتخابات پیش از بازسازی اعتقاد و اعتماد از دست رفته به نوعی اقدام باری به هر جهت است که بیشتر به تیر انداختن در تاریکی شبیه است و متأسفانه دوستان با پاسخ‌هایی کلیشه‌ای که به پرسش‌های خود ساخته می‌دهند، و با توهم کامل، خود را قانع می‌کنند، اما بیش از پیش در گرداب قبلی فرو می‌روند. و امیدشان این است که بلکه در پی به تخته بخورد و شوراها را پس بگیرند، (بعدش چه؟) یا مثلاً یکی دو نفرشان به شورای تهران بروند. (بعد؟)

۷- شاید پرسید که چرا دوستان اصلاح طلب تا این حد از بدیهیات غافل هستند؟ دلایل متعددی برای این واقعیت می‌توان برشمرد از ضعف خطای تحلیلی تا فقدان ارتباط رسانه‌ای و... را می‌توان از زمره این امور برشمرد. اما من در اینجا می‌خواهم به یک مسأله خاص اشاره کنم، و آن خلط میان نمای دور و نزدیک در سیاست است. در نمای نزدیک نگاه این دوستان به خودشان و دیگر همراهانشان است، در بسیاری از امور افراد خوش‌برخورد و سلیم و خوش نیت مشاهده می‌کنند، و براساس این نمای نزدیک شور و حال و حس خاصی پیدا و تصور می‌کنند که دیگران هم مثل آنان فکر می‌کنند و اگر نکنند، حتماً ریگی در کفش دارند. به

۱- الان (ساعت ۱۱/۲۰ صبح پنج‌شنبه ۱۳۸۵/۹/۲۳) که داشتم این مطلب را می‌نوشتم در همین مقطع پیام کوتاه زیر به موبایل من ارسال شد: تحریم چرای کار نیست. ۲۴ آذر، «نه» بزرگ مردم ایران به سیاست‌های احمدی‌نژاد، با رأی به ائتلاف اصلاح‌طلبان. دوباره می‌سازمت وطن. «تهران شهر ایران». لطفاً برای ده نفر بفرستید. این سومین SMS از صبح تا حالا بود.

همین دلیل وقتی در یک سالن هزار نفری جمع می‌شوند و یکی از افراد برایشان صحبت می‌کند، از خود بی‌حال و چنان جذب سخن و بیان گوینده و درستی و پاکی وی می‌شوند که بیا و ببین. اما مسأله این است که در اصل نمای دور سیاست مهم است. نمایی که اکثریت مردم آن را می‌بینند و چندان توجهی به این نمای نزدیک (ولو جذاب و خوشایند) ندارند. اگر به قول شاعر می‌توانستند: «گلی دیدم ز دورت خوب و خوشرنگ» «چو نزدیک آمدی خود بودی آتش!» چنین نمایی داشته باشند به مراتب موثرتر از آن بود که از نزدیک گل و از دور آتش سوزان باشد. به همین دلیل لازم است که دوستان از لاک خویش ساخته بیرون آیند و اندکی هم از نمای دور و از منظر جامعه به اوضاع و خود بنگرند.

۸- مشکلی که هیچگاه دوستان نتوانستند آن را حل کنند، هدف از ورود به انتخابات است. اگر مملکت و قدرت در روال عادی قرار دارد، طبیعی است که ورود به انتخابات دلیلی نمی‌خواهد، جز این که هر فرد و گروهی برنامه‌های جاری خود را برای اداره کشور در زمینه‌های مربوط به انتخابات اعلام می‌کند. در چنین جوامعی انتخابات مسأله‌ای ندارد (چه در سطح تأیید صلاحیت‌ها، چه در سطح سلامت انتخابات و چه در سطح کارآمدی نهاد برآمده از انتخابات) به همین دلیل انتخابات معطوف به کسب صندلی قدرت است و بس و همه نیز این را می‌دانند. اما در ایران چنین نیست. دوستان در اصل قضیه هدفشان کسب صندلی قدرت است (که اشکالی هم ندارد) اما هیچ توضیحی برای این نمی‌دهند که چگونه می‌خواهند از این طریق اصلاحات کنند؟ اگر نمی‌خواهند، چرا مردم باید آنان را به دیگران ترجیح دهند؟ (مقایسه کنید قالیباف را با شهردارهای اصلاحات) و اگر می‌خواهند، چگونه اقدام خواهند کرد؟ اما متأسفانه علی‌رغم این که به دنبال بقای در قدرت و ساختار موجود هستند، در شعار چیز دیگری بیان می‌شود که متعهد به استلزامات این شعار هم نیستند.

۹- دوستان دعوت‌کننده به شرکت در انتخابات مرزهای سیاستمداری، دانشمندی و بازاریابی را محدود کرده‌اند، گاه در مقام سیاستمدار حرف‌های دانشمندان را می‌زنند. به این جمله توجه کنید: «مردم بدانند که با غیبت [در انتخابات] آنها اوضاع بهتر نمی‌شود.» این جمله دانشمندان است اما از موضع سیاستمدار زده شده است. من اگر بخواهم از موضع دانشمندی این جمله

را بیان کنم چنین خواهد بود: «گروه‌های سیاسی بدانند اگر اعتماد و اعتقاد مردم را برای جلب مشارکت آنان در انتخابات به دست نیاورند، اوضاع بهتر نمی‌شود» و اگر بخواهم از موضع سیاستمدار سخن بگویم، خواهم گفت: «ما با ارایه برنامه موجود خود توانسته‌ایم اعتماد و اعتقاد مردم را برای جلب مشارکت آنان در سرنوشت خود فراهم کنیم.» و اگر از موضوع بازاریاب بخواهم سخن بگویم، به مردم نشان خواهم داد که این برنامه چرا بهترین برنامه و با صرفه‌ترین آنهاست و چرا بیش از بقیه به نفع مردم و جامعه است.

بنابراین ملاحظه می‌کنید که اولاً آقایان حتی هنگامی که باید در مقام سیاستمداری سخن سیاستمدارانه بگویند سخن دانشمندانه‌ای که قلب مخاطب شده است را عنوان می‌کنند.

۱۰- از دیگر مشکلات انتخابات‌های اخیر و گذشته، فقدان خط قرمز تعریف شده و ملموس و قابل فهم نزد اصلاح‌طلبان است. آنان یا هیچگاه به طور مشخص معین نکردند که رفتارشان در چارچوب‌های موسوم و جاری موجود کی و چگونه تغییر خواهد کرد، و یا این که اگر هم مشخص کردند، هنگام رسیدن به آن خطوط، نه تنها تغییری در رفتار خود ندادند، بلکه علایم گذارده شده را شخصاً به دوش کشیدند و در فاصله بسیاری از مرزهای قبلی قرار دادند و سپس روز از نو و روزی از نو. چنین وضعی موجب بی‌پرنسیبی در فرد و تذبذب در طرفداران می‌شود. همین اقدامات است که موجب از میان رفتن صراحت و شفافیت در سخن و بی‌اعتمادی می‌شود. به نحوی که هر گاه با افراد در خلوت سخن می‌گویند، با صراحت منتقد می‌شوند و اعتراض می‌کنند، اما در جلوت به گونه دیگری سخن می‌گویند. آنان که آمده بودند این معضل اخلاقی را از ساخت قدرت برچینند، ظاهراً نه تنها موفق نشدند، بلکه خود نیز کمابیش به آن آلوده شدند.

۱۱- هر سیاستمدار و گروه سیاسی باید مرزهای روشن و ملموسی را برای ارزیابی شکست و پیروزی خود تعیین کند. فعل همیشه پیروز در سیاست نداریم. افعال سیاسی، معطوف به مسئولیت است. این کار شاید چندان مسأله مردم و کسانی که می‌خواهند رأی بدهند نباشد، اما برای فعالان سیاسی و کسانی که قرار است و انتظار می‌رود مشارکت فعالی در گروه سیاسی داشته باشند و در جهت جلب حمایت مردم فعالیت کنند، اهمیت زیادی دارد. آنان باید بدانند که دستاوردهای

سیاسی فعالیت آنان چیست؟ حتی اگر نتوان حد و مرز این دستاوردها را دقیقاً روشن یا بیان کرد، اما داشتن تصویری نسبی از آن لازم است. این که بدترین شرایط انتخاباتی را تجربه و مشارکت و کلیه مسئولیت‌های خود را فراموش کرد، و سپس به راحتی گفت من و مردم ایران برنده این انتخابات هستیم، هیچ چیز جز اصرار بر نپذیرفتن خطا و مسئولیت سیاسی نیست. ممکن است این جملات به رجزخوانی و نه بیان حقیقت تعبیر شود، اما باید توجه داشت که رجزخوانی هم جایی دارد، لشکر شکست خورده و در حال هزیمت، شایسته نیست که سرود پیروزی بنوازد، زیرا وضعیت تراژیک یک شکست را کمیک هم می‌کند.

۱۲- یکی از مسایلی که اصلاح‌طلبان هم در دور دوم انتخابات گذشته و هم در انتخابات اخیر بیان کردند، دستاورد ائتلاف و همبستگی در مقابل طرف مقابل است، من در این مورد به طور مفصل مطلبی نوشته‌ام و رایه خواهد شد. اما اجمالاً باید بگویم هر ائتلافی که تاکتیکی باشد در این مرحله موثر نخواهد بود. ائتلاف استراتژیکی موردنظر است، ائتلاف تاکتیکی ناشی از تحمیل شرایط و ترس از باخت و معطوف به نتیجه انتخابات است و با ائتلاف استراتژیکی که ناشی از تحلیل فرد از شرایط است به کلی متفاوت است. آنان شکست در ۲۷ خرداد ۱۳۸۴ را ناشی از چند دستگی تاکتیکی خود می‌دانند، در حالی که من به طور جدی در انتخابات مجلس ششم در شورای مرکزی مشارکت طرفدار ائتلاف کامل حتی با کارگزاران بودم (نظراتم در شورای مرکزی مشارکت ثبت است)، در عین حال که می‌دانستم مشارکت به تنهایی هم می‌تواند از پس همه لیست‌ها برآید. مسأله ائتلاف تا قبل از حل مسأله شکاف مردم - حکومت و نهادینه کردن نسبی دموکراسی، یک امر استراتژیکی است و هیچ ربطی به نتیجه انتخابات ندارد و به همین دلیل هم چون این خواست نهادینه نشده بود، تبعاً در شورای شهر دوم هم فکر می‌کردم که ضرورتاً باید لیست واحد داد، حتی اگر اطمینان قطعی بر پیروزی لیست جداگانه داشته باشیم. ائتلاف استراتژیکی اگر به شکست هم اطمینان داشته باشد، ائتلاف می‌کند، در این ائتلاف از لفظ ائتلاف سود جسته می‌شود، اما در واقع یکی بودن کلیه نیروهای درگیر و مواجهه با وضعیت قانون‌شکن و مخالف مردم‌سالاری، علی‌رغم وجود تفاوت‌های زیاد میان آنان، را می‌رساند. من هنوز نمی‌دانم که ائتلاف مذکور تا چه حد استراتژیکی است، اگر چنین است باید از دل یک تحلیل راهبردی درآید و نه از

قرار گرفتن در يك وضع تاکتیکی مثل انتخابات.
۱۳- در پایان برخی از دایه‌های معمول در زمینه انتخابات نیز باید مطرح و پاسخ مناسب را به آنها داد.

— بعضاً گفته می‌شود که اگر انتخابات را کنار بگذاریم یا باید انفعال پیشه کرد یا به براندازی روی آورد که نتیجه آن خشونت است. البته اگر کسی بگوید که انتخابات را کنار بگذارید و دورش را برای همیشه خط بکشید، این انتقاد وارد است، اما اگر نحوه ورود به انتخابات مورد سوال باشد، بحث متفاوت خواهد شد. هدف اصلی دوستان برای کسب کرسی‌های توزیع شده در انتخابات است، این هدف در اساس مشکلی ندارد، اما در جامعه‌ای که اساس انتخابات آن با سوال‌هایی جدی مواجه است مشکل‌ساز می‌شود. انتخابات باید فاقد محدودیت و نیز واجد دایره بی‌طرفانه و کارآمدی نهاد برآمده از آن باشد و نه تمکین در برابر آن و یا صحنه گذاشتن به آن با هدف رسیدن به کرسی‌های انتخاباتی. این ادعا که باید درون حکومت بود و از آن طریق اصلاحات کرد، به يك نکته مهم اشاره نمی‌کند، که این درون حکومت بودن بدون قید و شرط نیست و اگر قرار باشد چون گذشته باشد، نتیجه اش همین است که می‌بینیم.

— نکته دیگری که طرفداران شرکت در انتخابات در نقد مخالفان عنوان می‌کنند این است که مخالفان قصدشان ساختارشکنی است و از طریق انتخابات نمی‌توان ساختارشکنی کرد. پاسخ دیگران هم این خواهد بود اگر از طریق انتخابات هیچ تحویلی در ساختار نتوان داد، اصولاً چرا باید در آن شرکت کرد که موجب تداوم و تقویت ساختار شود؟ در واقع هر دو دیدگاه از این حیث واجد اعتبار یکسانی هستند، اما به نظر من باید میان آنها جمع کرد. چگونه؟ این درست است که انتظار ساختار شکنی از طریق انتخابات امری بیهوده یا حداقل کم احتمال است، مشروط بر اینکه هدف شکستن ساختار حقوقی باشد. اما مسأله اینجاست که مشکل اصلی با ساختار حقوقی نیست، بلکه با ساختار حقیقی است، ساختاری که بنای آن مخالف حقوق و حاکمیت حقوق و قانون است. و اتفاقاً انتخابات باید چنین ساختاری را بشکند و اگر منجر به شکستن ساختار حقیقی (که مخالف ساختار حقوقی است) نشود، کاری

جز خدمت به ساختار حقیقی (مخالف حقوق) در پوشش ساختار حقوقی نکرده است و این بدترین کاری است که می‌توان انجام داد. در جامعه‌ای که حاکمیت قانون نیست، دفاع از حاکمیت قانون به نوعی ساختارشکنی (ساختار حقیقی) است. و از این ایده باید دفاع هم کرد، و شرکت در انتخابات از این حیث باید ساختار شکن باشد گرچه می‌تواند به کمک ساختار حقوقی هم بیاید.

— گفته می‌شود قهر با انتخابات منجر به تضعیف فرهنگ مشارکت سیاسی جامعه می‌شود. البته این اشکال وارد است، اما در مقدمات انتخابات می‌توان شرکت کرد و آثار این مشکل را به حداقل رساند. اما به نظر من شرکت در انتخاباتی که واجد حداقل‌های لازم نباشد، در بلندمدت موجب یأس و ناامیدی و انفعال بیشتر می‌شود. مردم عادی مثل سیاستمداران حرفه‌ای نیستند که با بحث و گفتگوی درونی قانع شوند که این راه را به هر قیمتی ادامه دهند. ممکن است اصرار بر حضور مردم مشکل چوپان دروغگو را ایجاد کند، که دیگر هیچ کس فریادهای مشارکت‌طلبی را در زمان مناسب هم جدی نگیرد و پای صندوق‌ها حاضر نشود. اجمالاً می‌توان گفت که کسی منکر تبعات منفی و مشکلات ناشی از عدم شرکت در انتخابات نیست، اما برای رسیدن به یک جمع‌بندی صحیح باید منافع و مضار، هزینه و فایده آن را در یک سبد قرار داد و با توزین آن به جمع‌بندی درستی رسید.

۱۴- جمع بندی

به طور کلی اعتقاد دارم که مشکل اصلی برای شرکت در انتخابات، فقدان یک تحلیل راهبردی صحیح نزد نیروهای اصلاح‌طلب طرفدار شرکت در انتخابات است، گرچه حتی اگر چنین راهبردی ارائه می‌شد، باز هم نمی‌بایست انتظار پیروزی از حیث نتیجه را داشته باشند، زیرا بازسازی اعتماد و اعتقاد از دست رفته به این زودی‌ها میسر نیست، بویژه با پوپولیستی شدن سیاست و آلوده شدن فضا به رایج بدبوی نفت، حتی گوش شنوایی برای شنیدن و همراهی با این راهبردها وجود ندارد، اما با چنین راهبردی می‌توانستند، نیروهای فعال در حوزه سیاست را در این مرحله بسیج و حفظ کنند و تردیدی نباید داشت که سیاست‌های جاری حکومت بیش از چندی نخواهد پایید و هنگامی که به بن‌بست برسد، نیروهایی که دل در گرو سرنوشت این مردم

دارند می‌توانند با سرمایه‌ای که در این مقاطع کسب و ذخیره می‌کنند در آن زمان و برای نجات کشور از بحران و قرار دادن آن در مسیری صحیح وارد میدان شوند.

طرفداران شرکت نه در سطح راهبردی و نه حتی در سطح تاکتیکی قادر به دفاع از سیاست خود نبودند و بجای پرداختن به مسایل اصلی، صرفاً پرسش‌هایی خودساخته را پاسخ گفتند (آن هم پاسخی نارسا و غلط) و ثابت کردند که مرغ همچنان یک پا دارد. به نظر من این مشارکت گرچه دستاوردهایی داشته است (از جمله ائتلاف مذکور) اما چون بر یک تحلیل راهبردی قرار ندارد، این دستاوردها همچون برنی که در چله تابستان ببارد، به سرعت آب خواهد شد. اما در عین حال نباید ناامید بود، احتمال اینکه نتایج این انتخابات (الآن که می‌نویسم روز قبل از رأی‌گیری است) زمینه‌ساز تحول جدی در دوستان برای انتخاب یک راهبرد جدید شود نیز فراهم است و باید در این خصوص امیدوار بود.